

معناشناسی «اضلال الهی» در قرآن کریم

فتحیه فتاحی زاده *

سهیلا جلالی کندی **

فاطمه آبادی ***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۰۱

تاریخ تائید: ۱۳۹۶/۰۵/۰۱

چکیده

مفهوم «ضلالت»، یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم قرآنی است؛ به گونه‌ای که اغلب مفاهیم کلیدی قرآن به طور مستقیم یا غیرمستقیم در دو حوزه معناشناسی هدایت و ضلالت دسته‌بندی می‌شوند. میدان معناشناسی (هدایت - اضلال) نیز همچون تمامی مفاهیم کلیدی قرآن کریم حول محور «الله» در جریان است؛ به گونه‌ای که ضلالت حقیقی تنها زمانی محقق می‌شود که با «اضلال الهی» همراه گردد. این پژوهش در راستای کشف لایه‌های معنایی مفهوم «اضلال الهی» در قرآن و با هدف تبیین پیوستگی معارف قرآنی تدوین شده و با استفاده از روش نوین معناشناسی به تبیین مفهوم «اضلال الهی» و کشف حوزه‌های معنایی مرتبط با آن پرداخته است. با بررسی ۳۲ آیه‌ای که در آن اضلال به خداوند اسناد داده شده است، با رویکرد هم‌زمانی و استخراج مفاهیم هم‌نشین و جان‌نشین، این نتیجه حاصل شد که مفهوم «هدایت» در تقابل معنایی با این مفهوم قرار دارد و «اضلال الهی» به معنای تصرف در دستگاه‌های ادراکی انسان (سمع، بصر و قلب) گریبان‌گیر کسانی خواهد شد که از هدایت اولیه الهی رویگردان شده و با ویژگی‌هایی چون کفر، ظلم، فسق، نفاق و اسراف خود را مستحق اضلال الهی گردانده‌اند. مفاهیمی چون ازاعه، طبع، ختم، کر و کور کردن، دگرگون کردن، زیادکردن بیماری قلب و رویگردان کردن، جان‌نشین مفهوم اضلال در ارتباط با خداوند به شمار می‌آیند. از آنجا که هدایت تنها از جانب خداوند متعال است، فرد با فراهم کردن اسباب «اضلال الهی»، خود را از هر نوع هدایت‌گر و ولی و یآوری محروم می‌کند و هرگز راهی به سوی هدایت نخواهد یافت.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، معناشناسی، اضلال الهی، روابط هم‌نشینی، روابط جان‌نشینی.

* استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا (س) (نویسنده مسؤل). F_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا (س). S_jalalik@yahoo.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا (س). Fatemehabadi650@yahoo.com

مقدمه

هدایت، نوری است که در پرتو آن، همه موجودات به سوی مقصد نهایی و سعادت حقیقی حرکت می‌کنند و از آنجا که نعمت نور در ظلمت آشکارتر می‌گردد، فهم حقیقت هدایت با درک تاریکی‌های ضلالت کامل می‌شود. هدایت تنها از جانب خداوند است و ضلالت نیز تنها زمانی ضرر قطعی می‌رساند که با اضلال خداوند همراه شود؛ بنابراین اتصال انسان به اسباب ضلالت موجب هلاکت نمی‌گردد، مگر اینکه خداوند کسی را که در مسیر ضلالت است، اضلال نماید (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۳۴/۸). این پژوهش با رویکرد معناشناسی به بررسی مفهوم اضلال الهی پرداخته است. موضوع ضلالت با رویکردهای مختلف و ضمن مباحث تفسیری، کلامی، روایی و... مورد بررسی قرار گرفته، اما تاکنون همه ابعاد آن از زاویه معناشناسی و به صورت منسجم و مستقل مورد بررسی نشده است.

معناشناسی یکی از جدیدترین و کارآمدترین روش‌های فهم قرآن به شمار می‌رود. معناشناسی دانش مطالعه معناست (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۳) و به مطالعه پدیده‌های زبانی در چارچوب یک نظام بدون هر نوع پیش‌انگاری می‌پردازد (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۷). ایزوتسو، معناشناسی را تحقیق و مطالعه علمی بر روی کلمات کلیدی زبان به‌منظور درک جهان‌بینی قومی که با آن زبان سخن می‌گویند و اندیشه می‌کنند، می‌داند و معتقد است؛ این علم، علم تحقیق در ماهیت و ساخت جهان‌بینی یک ملت است (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۴). معناشناس ابتدا به برش و تقطیع متن می‌پردازد و پس از بررسی معناشناسی این قطعات، اتصال آنها به یکدیگر را برای دستیابی به یک کل معنایی آغاز

می‌کند. ویژگی این روش برخورداری از دقت ویژه تحلیل است چراکه مطالعه خود را به پیکر کلامی محدودی معطوف می‌کند تا بتواند بررسی موشکافانه‌ای انجام دهد (شعیری، ۱۳۸۸: ۴). این علم در روند شکل‌گیری خود، مکاتب و روش‌هایی پیدا کرده است که هرکدام با ابزاری خاص و از زاویه‌ای به کاوش معنا می‌پردازند و هریک تا لایه‌ای از سطوح مختلف معنا پیش می‌روند (مطیع، ۱۳۹۱: ۷۹).

پژوهش حاضر به بررسی واحدهای نظام زبان در یک مقطع زمانی می‌پردازد و به تغییر معنا در طول زمان توجهی ندارد. این رویکرد معناشناسی هم‌زمانی نامیده می‌شود (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۸). هم‌چنین با رویکرد ساختگرایانه و در چارچوب روابط معنایی، مطالعه و توصیف معنا را دنبال می‌کند و با توجه به بافت زبانی حاکم بر آیات، معنا را براساس روابط بینامتنی میان واحدهای زبانی مورد بررسی قرار می‌دهد. مقصود از روابط بینامتنی روابطی است که از ارتباط بین یک واژه با سایر واژه‌ها پدید می‌آید. این روابط شامل روابط هم‌نشینی، جانشینی و سیاق است (حدادی، ۱۳۸۹: ۷۲).

مفهوم «اضلال» به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم قرآنی دارای سطوح و لایه‌های متفاوت معنایی است و از آنجا که محوری‌ترین کلمه در نظام معنایی قرآن لفظ جلاله «الله» است، به‌گونه‌ای که هیچ مفهومی از نظر جایگاه و اهمیت با آن برابری نمی‌کند و از منظر قرآن کریم بر تمامی مفاهیم کلیدی موجود در این نظام معنایی تأثیری عمیق دارد (ایزوتسو، ۲۰۰۷: ۱۵۷)، این مفهوم با رویکرد معناشناسی و در ارتباط با خداوند متعال مورد بررسی قرار گرفته است.

به کسی دادن است (زبیدی، ۱۲۰۵: ۴۲۵/۱۵؛ طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۰۵/۱).

۳. غیبوبه (پنهان شدن) (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۹۳/۱۱) کافر نیز از این جهت «مُضَلَّ» است که حجت بر او پوشیده شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۹۱/۱۱-۳۹۳)؛ بنابراین اضلال به معنای پنهان کردن و پوشاندن است.

۴. هلاکت و نابودی (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۹۳/۱۱). به این ترتیب «اضلال» به معنای باطل کردن و نابود ساختن می باشد.

۵. مقابل اهتداء (هدایت شدن). «ضاللت» همان عدم اهتداء و اضلال مقابل «هُدًی» (هدایت کردن) و به معنای گمراه کردن می باشد. ضلال عدم راه یابی به سوی مقصد است، مادی باشد یا معنوی، در مسیر حق باشد یا باطل و مطلوب هرکس بسته به نظر خودش متفاوت است. از لوازم این اصل خطا، رفتن در غیر مسیر حق، عدول از راه، گم شدن، پنهان شدن و... می باشد که همگی به دنبال راه نیافتن به مقصود رخ می دهد (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۴۰/۷).

هم نشینی «هدایت» و «اضلال»

بررسی مفاهیم هم نشین مفهوم اضلال در ارتباط با خداوند نشان می دهد که «اضلال» در تقابل معنایی با «هدایت» قرار دارد. هدایت راهنمایی به لطف (راغب، ۱۴۱۲: ۸۳۵) و مشخص کردن راه رشد و توانایی رسیدن به چیزی و راهنمایی به سوی آن است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۲۶۹/۱۱). این تقابل معنایی از نوع تضاد و به این معناست که هدایت در سیاق نفی به معنای اضلال و جانشین آن می باشد.

- ﴿وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره/۲۶۴) =

این پژوهش قصد دارد با بهره گیری از روابط بینامتنی مفهوم اضلال الهی را تبیین کرده و حوزه های معنایی مرتبط با این مفهوم را استخراج نماید و از این طریق به پاسخ سؤالات زیر دست یابد:

- اضلال خداوند به چه معناست؟
- کدام ویژگی ها زمینه ساز اضلال الهی است؟
- اضلال الهی از چه طریقی انجام می شود؟
- مفاهیم جانشین اضلال الهی کدام اند؟
- آثار و پیامدهای اضلال الهی چیست؟

ماده «ضَلَّ» و مشتقات آن در لغت

ماده «ضَلَّ»، در ساختار «اضلال»، ۶۱ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته (عبدالباقی، ۱۳۶۴: ۴۲۲-۴۲۳) و از این تعداد ۳۲ مرتبه اضلال به خداوند اسناد داده شده است.

در معاجم لغوی معانی متفاوتی برای ماده «ضَلَّ» ذکر شده است:

۱. گم شدن (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸/۷-۹؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۳۱۸/۱۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳۵۶/۳) و بنابراین، اضلال به معنای گم کردن است (ازهری، ۱۴۲۱: ۳۱۸/۱۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۹۱/۱۱).

۲. منحرف شدن از هدف (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۴۰/۷) و مسیر (جوهری، ۱۳۷۶: ۱۷۴۹/۵؛ زبیدی، ۱۲۰۵: ۴۲۵/۱۵) و عدول از راه راست، حتی اگر سهوی و کم باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۰۹؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۱۹۲/۴) این واژه، ضد اهتداء و بنابراین اضلال ضد هدایت است (جوهری، ۱۳۷۶: ۱۷۴۸/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۹۰/۱۱؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴۱۰/۵). از دیگر معانی اضلال، کسی را گمراه یافتن و یا نسبت ضلالت

﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴾ (غافر/۷۴).

مفهوم اضلال خداوند

در بیش از نیمی از موارد کاربرد مفهوم اضلال در قرآن، این مفهوم به خداوند اسناد داده شده است. این اضلال با اضلالی که به گروه‌هایی چون شیطان، فرعون و... نسبت داده شده متفاوت است. ﴿مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (انعام/۳۹). در این آیه و آیاتی از این دست، هدایت و اضلال وابسته به مشیت الهی بیان شده است. مشیت الهی براساس سنن الهی در عالم جریان دارند. سنت الهی حاکم بر اضلال الهی این‌گونه است که خداوند اضلال خود را مختص گروه‌های خاصی کرده و آن را از مؤمنین نفی نموده است (توبه/۱۱۵؛ موسوی، ۱۳۸۷: ۱۹۱/۱۸۷). اضلال خداوند، اضلال کیفری در برابر اضلال ابتدایی است، با این توضیح که اضلال بر دو نوع ابتدایی و کیفری است. اضلال ابتدایی که در دو بعد تشریحی و تکوینی قابل بررسی است، از صفات سلبی خداوند است؛ زیرا اضلال تشریحی به معنای وضع قانون باطل یا بیان نکردن حقیقت یا سخن باطل گفتن، از خداوند که حق محض است، سر نمی‌زند و اضلال تکوینی که به معنای فراهم نکردن اسباب هدایت انسان است، هم با هدایت تکوینی و عمومی پروردگار و هم با هدایت تشریحی او منافات دارد (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۵۱۸/۲)؛ اما اضلال کیفری قابل اسناد به خداوند است و همان منع فیض و قطع رحمت خاص اوست (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۵۱۹/۲). این اضلال مجازات کسانی است که با سوء اختیار خود به استقبال ضلالت می‌روند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۹۱/۱). خداوند راه راست را به همه نشان داده است و فرموده

جز این راه، گمراهی است (یونس/۳۲). انسان آزاد است راه ایمان یا کفر را انتخاب کند (کهف/۲۹) خداوند نیز او را در مسیری که به اختیار خود انتخاب کرده است، تقویت کرده (قرشی، ۱۳۷۱: ۱۹۸/۴) یا او را به حال خود رها می‌کند (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۰۴/۱).

﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (اعراف/۱۷۸). «خسران» در مقابل «ریح» است و هریک از واژگان نقص، ضلال و هلاکت، گاهی می‌تواند بر معنای خسران مطابقت داشته باشد و یا از اسباب، آثار و یا مقدمات خسران به‌شمار روند، به‌این‌ترتیب که خسران اگر در امور معنوی باشد، با مفهوم ضلال انطباق دارد (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۶۱/۳-۶۲). تقابل معنایی «خاسر» با «مهتدی» در آیه مذکور، نشان‌دهنده جانشینی دو مفهوم «ضال» و «خاسر» است. «ال» در «المهتدی» و «الخاسرون» مفید کمال^۱ است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۳۴/۸). به این معنا که هدایت و ضلالت و خسران حقیقی تنها از جانب خداست؛ بنابراین ضلالتی ضرر قطعی می‌رساند که با اضلال خداوند همراه شود. تنها در این صورت است که اثرش کامل شده و با آن زیانکاری انسان حتمی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۳۴/۸).

برخی معتقدند اضلال خداوند به این معناست که از ضلالت ضالّ خبر می‌دهد (طوسی، بی‌تا: ۲۹۰/۹؛ راغب، ۱۴۱۲: ۵۱۱؛ طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۰۵/۱).

فرقی که میان هدایت و ضلالت وجود دارد این است که هدایت ابتدا و آغازش نیز از جانب خداست.

۱ این «ال»، ال استغراق خصائص نام دارد؛ یعنی «الخاسر» کسی است که تمام ویژگی‌های زیانکار در او جمع است (غلابینی،

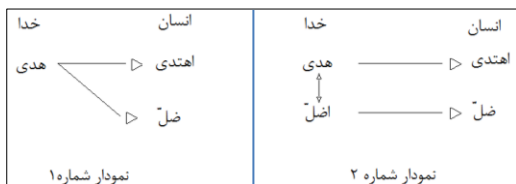
ویژگی‌های زمینه‌ساز اضلال خداوند همان‌طور که گفته شد، «ایمان» مانع از اضلال خداوند است. قرآن کریم از ویژگی‌هایی یاد می‌کند که فرد را مستحق اضلال الهی می‌کند. این ویژگی‌ها معادل ضلالت اولیه است و اضلال الهی را به دنبال دارد. در ادامه هریک از آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. کفر

در قرآن کریم آمده است: ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴾ (غافر/۷۴).

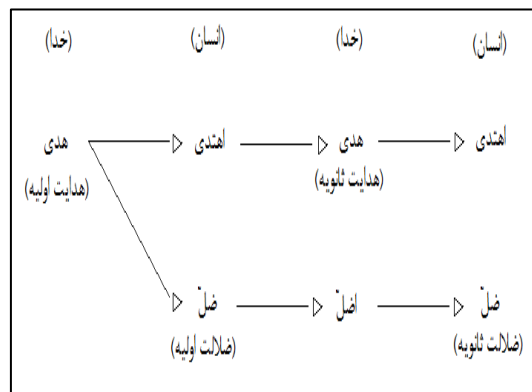
«کفر» نقیض ایمان و به معنای عصیان و امتناع و هم‌چنین کفر نقیض «شکر» است و «كَفَرَ النِّعْمَةَ» یعنی شکر آن را به جای نیاورد (فراہیدی، ۱۴۰۹: ۳۵۶/۵؛ زهری، ۱۴۱۲: ۱۱۰/۱۰؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۸۰۷/۲). این کفر، کَفَرَ يَكْفُرُ كُفْرًا و کفری که به معنای پوشاندن است، کَفَرَ يَكْفِرُ كِيفْرًا است (زبیدی، ۱۲۰۵: ۴۵۰/۷). زبیدی معتقد است، در اینکه این کفر با کفری که ضد

اختیار خود چیزی را انتخاب نمی‌کند و اهداء و ضلال تنها به مشیت الهی است و نمودار شماره ۲ را ترسیم می‌کند.



او معتقد است: «این دو دستگاه گرچه در صحنه قرآنی به سادگی در کنارهم قرار گرفته‌اند و ظاهراً هیچ آشفتگی به وجود نمی‌آورند ولی بعدها و مخصوصاً در علم کلام کار به تناقض آشکار میان آن‌ها انجامید.» و از آن‌جا که نتوانسته‌است با تفکیک هدایت و اضلال اولیه و ثانویه این تناقض را حل کند، می‌گوید: «اگر منحصر لِحَاظ منطقی را در نظر بگیریم، ناچار به وجود تناقض منطقی این دو دستگاه بی‌خواهیم برد. چیزی که هست ایستگاه قرآن، ایستگاهی منطقی محض نیست» (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۱۸۱/۱۷۹).

خداوند بشر را بر فطرت توحید آفریده و معرفت ربوبیت و خوبی تقوا و بدی کارهای زشت را در او به ودیعت گذاشته است، این آغاز هدایت الهی می‌باشد، سپس این فطرت را با دعوت انبیاء تأیید کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷۶/۱۲)؛ این همان هدایت اولیه است که همه انسان‌های مؤمن و کافر را دربرمی‌گیرد. اگر انسان‌ها براساس فطرت سالم زندگی کنند و براساس راهنمایی انبیاء علیه‌السلام راه درست را انتخاب نمایند، هدایت ثانویه (پاداشی) شامل حال آنها خواهد شد. این هدایت ویژه مؤمنان و به معنای رساندن به مطلوب است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۴۲۵/۱۰؛ جعفری، ۱۳۷۳: ۴۴-۴۵) و در مقابل ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ﴾ (نحل/۱۰۴) بنابراین عدم ثبات بر این هدایت همان ضلالت ابتدایی است که منجر به اضلال خداوند خواهند شد و اضلال خداوند در تقابل معنایی با هدایت ثانویه الهی قرار دارد.



شکل ۱. هدایت و اضلال خداوند و واکنش انسان^۲

۲. ایزوتسو معتقد است در مورد هدایت و اضلال در قرآن دو دستگاه متفاوت وجود دارد. در دستگاه اول هدایت الهی به انسان می‌رسد و انسان می‌تواند این هدایت را پذیرفته، راه اهداء پیش گیرد و یا آن را رد کند و راه ضلالت را انتخاب نماید و نمودار شماره ۱ را ترسیم کرده است. وی معتقد است که این تنها نیمی از این نظام است و دستگاه دیگری نیز وجود دارد که در آن انسان به

۸۴؛ نحل/۱۰۶؛ عنکبوت/۵۲؛ غافر/۴۲)، «رب» (رعد/۵؛ ابراهیم/۱۸)، «الرَّحْمَنُ» (رعد/۳۰؛ زخرف/۳۳) یا «خالق زمین» (فصلت/۹)، به عنوان متعلق کفر ذکر شده است. با توجه به معنای لغوی «کفر»، در این آیات صحبت از نادیده گرفتن خداوند متعال است. با اینکه خلق و بعث از دلایل واضیح هستند که وجود خداوند را اثبات می‌کنند (بقره/۲۸).

از مصادیق کفر، شریک قرار دادن برای خدا است. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ» (مائده/۷۳). علامه معتقد است، یکی از شاخه‌های شرک این است که کسی بگوید خدایی وجود ندارد؛ چون او هر اثری را به ماده و دهر مستند می‌کند که این خود شرک است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۶/۴)؛ بنابراین کافر به الله همان مشرک به اوست و کسی که در عمل برای خداوند شریک قائل می‌شود نیز مشرک است. «إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا» (سبأ/۳۳). کفر به خداوند و نادیده گرفتن خالقیت و ربوبیت او و شریک قائل شدن برای او، اختیار ضلالت در مرحله اول است و کفر در این مفهوم معادل ضلالت اولیه می‌باشد که طبق مشیت الهی، اضلال خداوند را به دنبال دارد.

ایمان است، متفاوت است، اتفاق نظر وجود دارد (زبیدی، ۱۲۰۵: ۴۵۰/۷)؛ ولی اصل کُفر از کُفر به معنای پوشاندن گرفته شده است (فیومی، ۱۴۱۴: ۵۳۵/۲؛ زبیدی، ۱۲۰۵: ۴۵۰/۷). برخی نیز اصل در معنای کفر را پوشاندن می‌دانند و معتقدند، کفر ضد ایمان است چون حق را می‌پوشاند و کفران نعمت نیز انکار و پوشاندن آن است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۹۱/۵؛ راغب، ۱۴۱۲: ۷۱۴). مصطفوی، اصل مشترک در این ماده را رد و بی‌اعتنایی نسبت به چیزی می‌داند و معتقد است از آثار آن برائت جستن، محو و پوشاندن است و رد لطف و احسان و بی‌اعتنایی به آن (در مقابل شکر) و بی‌اعتنایی به حق در هر مرتبه‌ای که باشد (در برابر ایمان)، از مصادیق آن است؛ بنابراین، این معنا مراتبی دارد که از نظر شدت و ضعف رد و بی‌اعتنایی و تفاوت رتبه چیزی که مورد بی‌اعتنایی واقع شده، متفاوت است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۱۰/۸۷-۸۸).

در آیات متعددی از قرآن کریم کفر و مشتقات آن در تقابل معنایی با ایمان و مشتقات آن (بقره/۸۵، ۱۰۸) و در مواردی در تقابل معنایی با اسلام قرار دارد (آل عمران/۸۰).

۱.۱. متعلق کفر

«کفر» از مفاهیمی است که در ارتباط با مفاهیم دیگر مفهوم پیدا می‌کند و متعلق چیزی می‌شود. در ادامه مفاهیم متعلق به کفر و به بیان دیگر مفاهیم هم‌نشین «کفر»، در نظام معنایی قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

خداوند متعال

در قرآن کریم، «الله» (نساء/۱۳۶، ۱۵۰؛ توبه/۵۴، ۸۰،

آیات الهی و رسل

کفر به آیات الهی (بقره/۳۹، ۶۱، ۹۹؛ آل عمران/۴، ۱۹، ۲۱، ۹۸، ۱۲۱؛ نساء/۶۰، ۱۴۰، ۱۵۵؛ مائده/۱۰۲؛ انفال/۵۲؛ اسراء/۹۸؛ کهف/۱۰۵؛ مریم/۷۷؛ عنکبوت/۲۳، ۶۶؛ روم/۱۶؛ زمر/۶۳؛ جائیه/۱۱)، آنچه خداوند نازل کرده است (بقره/۹۰؛ آل عمران/۷۲)، کتاب (بقره/۸۹، ۱۲۱؛ نساء/۱۳۶؛ انعام/۸۹؛

رابطه اشتدادی با قتل انبیای الهی علیهم السلام و در آیه دوم در تقابل معنایی با ایمان قرار دارد؛ بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که قتل انبیا از مصادیق کفر است. آنها به آیات الهی کافر می‌شدند (کفر اعتقادی) و در عمل نیز انبیا و کسانی را که به قسط و عدل دعوت می‌کردند، به قتل می‌رسانند (آل عمران/ ۲۱) (کفر عملی).

در قرآن کریم، مفهوم «ایمان» نیز به عنوان متعلق کفر بیان شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾ (مائده/ ۵). در این آیه کافر به متعلق ایمان کفر نمی‌ورزد، بلکه اصل ایمان را رد می‌کند که ممکن است به معنای خرافی دانستن اعتقاد و ایمان به خداوند باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۶۳/۲۲).

نعمت‌های الهی نیز به عنوان متعلق کفر ذکر شده‌اند. همان‌طور که گفته شد، یکی از معانی کفر در مقابل شکر است و با نعمت به کار می‌رود ولی گاهی کفران نعمت در تقابل معنایی با ایمان و نه شکر قرار گرفته است: ﴿أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾ (نحل/ ۷۲). کفران نعمت در نظام معنایی قرآن، معنای جدیدی پیدا کرده است؛ به طور طبیعی پاسخ صحیح به هر نیکی شکر آن است و زمانی که خداوند با لطف و مهربانی آیاتی را برای هدایت بشر به سوی او می‌فرستد (هدایت اولیه)، پاسخ صحیح به این لطف تصدیق آن است (اهداء اولیه) و ناسپاسی در برابر آن، رد و کفر به آن است (ضلالت اولیه)؛ بنابراین در نظام معنایی جدید، مفهوم شکر به مفهوم ایمان نزدیک می‌شود و در مقابل آن مفهوم کفر معنای دینی خود که در تقابل معنایی با ایمان قرار دارد را پیدا می‌کند

فصلت/ ۴۱)، رسولان (نساء/ ۱۳۶، ۱۵۰؛ توبه/ ۵۴، ۸۰، ۸۴)، آنچه رسولان به آن فرستاده شده‌اند (ابراهیم/ ۹؛ سبأ/ ۳۴؛ فصلت/ ۱۴؛ زخرف/ ۲۴) و آخرت (نساء/ ۱۳۶؛ هود/ ۱۹؛ یونس/ ۳۷؛ مؤمنون/ ۳۳؛ فصلت/ ۷) نیز متعلق کفر بیان شده است.

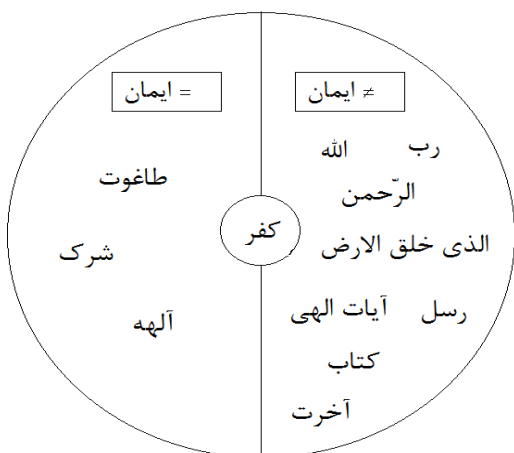
کفر به آیات الهی به معنای انکار حقایقی از معارف کتب آسمانی است که نازل شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۰۳/۳). خداوند آیات خود را به انسان نشان می‌دهد و واکنش انسان در برابر این آیات می‌تواند تصدیق یا تکذیب باشد. نزول آیات توسط خداوند هدایت اولیه و پذیرش این هدایت و اولین گام انسان به سوی ایمان است و در مقابل تکذیب این آیات، کفر به آنها و نتیجه آن اضلال خداوند خواهد بود. همان‌طور که تکذیب آیات الهی در تقابل معنایی با ایمان قرار گرفته است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (انعام/ ۲۷). در این آیه، از آنجا که زوج (ایمان - کفر) در تقابل معنایی با هم قرار دارند، می‌توان تکذیب آیات الهی را معادل کفر و به‌طور دقیق‌تر مقدمه آن دانست.

مفهوم آیه و آیات الهی در میدان معنایی (ایمان - کفر) به معنای آنچه که توسط خداوند و به واسطه انبیای الهی بر بشر فرستاده شده است - و نه آیات تکوینی خداوند چون آفرینش آسمان و زمین... (بقره/ ۱۶۴) - معادل مفهوم هدایت اولیه در میدان معنایی (هدی - ضل) می‌باشد (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۱۷۲-۱۷۹).

در مورد اهل کتاب و مخصوصاً یهود آمده است: ﴿كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (بقره/ ۶۱) و ﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (بقره/ ۹۱). در آیه اول کفر به آیات الهی در

می‌کند. در قرآن کریم، فرمان کفر به طاغوت در مرحله عمل نیز دیده می‌شود، ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَيَّ الْطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ﴾ (نساء/۶۰)؛ بنابراین آنچه منجر به اضلال خداوند خواهد شد، ایمان به طاغوت است.

گاهی متعلق کفر، خود شرک و یا آنچه برای خداوند شریک گرفته شده است، می‌باشد. ﴿يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ﴾ (فاطر/۱۴). کفر به شرک از مقوله کفر به ایمان است و به معنای رد کردن و انکار اصل شرک است. خداوند انکار و رد شرک را از هر متبوع باطلی نسبت به تابع خود بیان کرده است: ﴿كُلًّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ﴾ (مریم/۸۲) و ﴿إِذِ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾ (بقره/۱۶۶). واژه کفر در این استعمال به معنای برائت نزدیک شده است (خودروان، ۱۳۹۱: ۱۰) و همواره در قیامت ظهور پیدا کرده، فاعل آن آلهه مشرکان و معبودانی هستند که غیر از خدا مورد تبعیت قرار گرفته‌اند. لازم به ذکر است که اطاعت از شیطان و پیروی از وسوسه‌های او نیز، عبادت او به شمار می‌آید (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۵۱/۱۷) طبیعتاً این نوع کفر نیز، اضلال خداوند را به دنبال خواهد داشت.



شکل ۲. متعلق کفر

(ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۱۷-۲۰؛ ۲۹۹-۳۰۱)؛ بنابراین نعمت‌های الهی همان آیات الهی هستند که در مقابل آنها باطل قرار دارد (عنکبوت/۶۷؛ نحل/۷۲) و شکر این نعمت‌ها، تصدیق آنها و در نتیجه ایمان (و به عبارت دیگر پذیرش هدایت و در نتیجه اهتداء) می‌باشد (ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۲۴۹). نعمت‌های خداوند در میدان معنایی (شکر-کفر)، معادل آیات الهی در میدان معنایی (تصدیق-تکذیب) و در نتیجه (ایمان-کفر) و معادل هدایت اولیه در میدان معنایی (هدی-ضلال) خواهد بود و به همین ترتیب، شکر نعمت‌های الهی همان تصدیق آیات او و ایمان به آنها پذیرش هدایت و در نتیجه اهتداء می‌باشد؛ بنابراین نادیده گرفتن آیات الهی، رسولان و قیامت، کفر به آنها است که براساس مشیت الهی، اضلال خداوند را به دنبال خواهد داشت.

طاغوت، شرک و آلهه

در آياتی از قرآن کریم، متعلق کفر، طاغوت است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ (بقره/۲۵۶). در این آیه «طاغوت» در تقابل معنایی با «الله» قرار دارد. ماده «طغو» به معنای تجاوز مادی یا معنوی از حد متعارف است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۹۷/۷). برخی این کلمه را صیغه مبالغه می‌دانند؛ بنابراین، طاغوت کسی است که به شدت از حد تجاوز کرده و مظهر باطل شده است و در مقابل الله قرار دارد (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۹۸/۷؛ حسینی طهرانی، ۱۳۹۱: ۳۲۹). اما برخی، این کلمه را مصدر بر وزن فعلوت، به معنای طغیان و تجاوز از حد می‌دانند که مبالغه در طغیان را نیز می‌رساند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۲۶/۲؛ صافی، ۱۴۱۸: ۲۷). کفر به طاغوت در مرحله اعتقاد، مقدمه ایمان است و فطرت را برای پذیرش ایمان آماده

۲.۱. ویژگی‌های کافران

مهم‌ترین ویژگی کافران، انکار خداوند، رسل، آیات الهی، کتاب الهی و معاد است. «کفر» همچون «ضلالت» مراتبی دارد. این مرتبه، اولین مرتبه کفر است و بین دو ضلالت قرار دارد. کافر در مواجهه با هدایت الهی، ضلالت را انتخاب می‌کند و در این مسیر به انکار (کفر اولیه) روی می‌آورد، گرفتار اضلال الهی می‌شود و در کفر پیشروی می‌کند تا جایی که از مال (انفال/۳۶) و جان (نساء/۷۶) خود برای گمراه کردن دیگران می‌گذرد. هم‌چنین ویژگی‌های دیگری چون ربا (نساء/۱۶۱)، ربا (بقره/۲۶۴)، قتل انبیاء الهی (بقره/۶۱)، بغی (بقره/۹۰)، عصیان و اعتداء (بقره/۶۱)، حکم به غیر آنچه خدا نازل کرده (مائده/۴۴)، بخل و امر به آن (نساء/۳۷)، کتمان آنچه خدا به آنها داده است (همان)، مجادله (غافر/۴)، کذب (عنکبوت/۱۲)، تکذیب (اعراف/۱۰۱)، مکر (انفال/۳۰)، استکبار (اعراف/۷۶)، یأس (یوسف/۸۷)، اعراض (احقاف/۳)، استهزاء (کهف/۵۶) و افتراء (مائده/۱۰۳) نیز ذکر شده است.

۲. ظلم

خداوند می‌فرماید: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» (ابراهیم/۲۷). ظلم گرفتن چیزی است که حق تو نباشد (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۶۳/۸). یا قرار دادن چیزی در غیر مکان خاص آن است چه نقصان باشد، چه زیادت و چه در زمان غیرمناسب قرار گیرد (راغب، ۱۴۱۲: ۵۳۷؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳۷۳/۱۲). هم‌چنین عبارت است از؛ از بین بردن حقوق مادی و معنوی و ادا نکردن آن، حق خود فرد باشد یا دیگری یا حقوق خداوند.

انواع ظلم

ظلم سه نوع است:

۱. ظلم به خداوند که همان کوتاهی در رعایت شأن و مقام و صفات جمالیه و جلالیه او و آنچه توحید خداوند اقتضا می‌کند، می‌باشد و بزرگ‌ترین مصداق آن، شرک است: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان/۱۳).
۲. ظلم به مردم و تضييع حقوق آنها و یا خانواده‌هایشان و یا تعرض به اموال و آبروی آنها. «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (شوری/۴۲).
۳. ظلم انسان به خودش که همان کوتاهی در ادای حقوق نفس و ضایع کردن آن و منع آن از سیر در مسیر کمال از طریق تعلق به امور دنیوی است و هم‌چنین تضييع حقوق و حدودی است که باید در زندگی رعایت گردد تا انسان به مرحله نور و لقاء برسد (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۲۰۵/۷). «يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ» (بقره/۵۴). این نوع از ظلم، بزرگ‌ترین انواع ظلم است؛ چون بازگشت همه انواع آن به این نوع است. به‌طوری که شرک به‌عنوان بزرگ‌ترین مصداق ظلم در مورد خداوند، از مصادیق ظلم به نفس است؛ بنابراین ظلم به‌طور مطلق، تضييع حقوق بین خود، خدا و یا مردم، از طریق خروج از سبیل حق و اعتدال می‌باشد و در افکار، اعتقادات، اعمال و صفات انسانی مصداق دارد (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۲۰۷/۷).

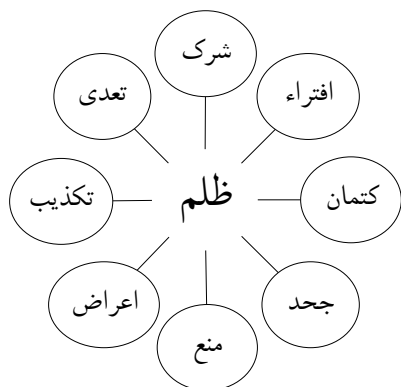
مفاهیم هم‌نشین «ظلم»

هر گناهی ظلم است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۲۲۱/۶) و زشتی گناه نیز به میزان ظلمی است که در آن وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۶۰/۷). خداوند می‌فرماید: «مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

(بقره/۲۲۹).

قرار خواهند گرفت (مائده/۳۹).

می‌توان شبکه معنایی ظلم را به شکل زیر ترسیم کرد^۳:



شکل ۳. مفاهیم هم‌نشین ظلم

۳. فسق

خداوند می‌فرماید: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره/۲۶). فسق به معنای خروج است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴۴/۱؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۵۰۸/۲). خروج از مقررات دینی، عقلی و یا طبیعی و از مصادیق آن خروج بنده از فرمان پروردگار و احکام و مقررات اسلامی و یا قوانین اخلاقی مسلم است، مثل حسد و بخل و تکبر و طمع (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۹۶/۹). گاهی فسق به معنای خروج کلی و خروج از اعتقاد و عمل است (توبه/۶۷) و گاهی خروج جزئی به معنای خروج از عمل با حفظ اعتقاد است (حجرات/۱۱).

فاسقان کسانی هستند که عهد خدا را پس از محکم کردن می‌شکنند و پیوندهایی که خداوند دستور داده برقرار کنند، قطع کرده و در زمین فساد می‌کنند و

۳. ساختار غالب هم‌نشینی «ظلم»، رابطه اشتدادی و «کفر» مکملی است؛ به این معنا که «ظلم» غالباً با مفاهیمی که دارای مؤلفه‌های معنایی مشترک با آن است، رابطه اشتدادی برقرار می‌کند و «کفر» مفهومی جهت‌دار بوده و متعلق چیزی قرار می‌گیرد.

در آیات متعددی از قرآن کریم «شُرک» یکی از مصادیق ظلم بیان شده است: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ» (بقره/۵۴). منشأ همه گناهان شرک است و همان‌طور که هر عمل خیری که انسان انجام می‌دهد، به توحید باز می‌گردد، هر معصیتی که از او سر می‌زند نیز از شرک نشأت می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۲۸/۶). مشرک با کنار گذاشتن محوریت خداوند در پرستش، خود را از مقام خلیفه اللهی محروم می‌کند و بزرگ‌ترین ظلم را در حق خود نیز روا می‌دارد (پرچم؛ فنایی، ۱۳۸۸: ۱۶۰). هم‌چنین ظالم‌ترین انسان‌ها کسانی هستند که به خدا افتراء می‌بندند و آیات او را تکذیب می‌کنند (انعام/۲۱). افتراء به خداوند عبارت است از: اثبات شریک برای او (کهف/۱۵)، ادعای نبوت (انعام/۹۳) و نسبت دادن حکمی به او (انعام/۱۴۴). تکذیب آیات الهی و اعراض از آن (کهف/۵۷؛ انعام/۱۵۷)، ممانعت از رونق مراکز دینی (بقره/۱۱۴) و کتمان شهادتی که از سوی خداوند داده شده و در اختیار عده‌ای قرار گرفته (بقره/۱۴۰) نیز از مصادیق بالاترین نوع ظلم برشمرده شده است.

در چهارچوب اعمال، حکم نکردن مطابق آنچه که خداوند نازل کرده (مائده/۴۵)، فسق عملی (حجرات/۱۱) و دوستی با کفار و مشرکان (توبه/۲۳؛ ممتحنه/۹)، از مصادیق ظلم برشمرده شده است؛ بنابراین، ظالم که به دنبال شرک، اعراض از آیات روشن الهی و تکذیب آنها، تعدی از حدود الهی و... خود را در مسیر ضلالت قرار داده است، مورد اضلال خداوند (اضلال ثانویه) قرار می‌گیرد (نساء/۱۶۸)؛ ولی در صورتی که توبه و استغفار نمایند مورد غفران الهی

پایان می‌پذیرد و ثابت نیست چون بین آن و آنچه در قلب می‌گذرد، تفاوت وجود دارد و عمل و ظاهر فرد خلاف باطن و نیت اوست (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۲۳۰/۱۲).

خداوند می‌فرماید: ﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾ (نساء/۱۴۳). «ذب» به معنای طرد و راندن است و «ذبذبه» به معنای راندن و طرد کردن مکرر از جایی به جای دیگر است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۳۲۱/۳). مُذَبِّبٌ، در رفت‌وآمد بین دو طرف است، بدون اینکه به یکی از دو طرف وابستگی داشته باشد و سبب این سرگردانی این است که خدا گمراهش کرده است. به همین دلیل فرموده مُذَبِّبٌ و نه مُتَذَبِّبٌ؛ زیرا حالت سرگردانی در اختیار خودش نیست و نتیجه قهر الهی است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹۱/۵). از آنجا که ذب به معنای طرد است، برخی گفته‌اند آنان از هر دو طرف مطرود هستند (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۰۹/۶)؛ یعنی کفار و مؤمنین آنها را طرد می‌کنند.

مهم‌ترین ویژگی منافقان «کذب» است. آنها هم به مؤمنان و هم مشرکان دروغ می‌گویند. ﴿وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ (منافقون/۱). آنها کسانی هستند که شهادت زبانی به یگانگی خدا و رسالت رسولش می‌دهند ولی در باطن به آن کافرند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۷۱/۵). درباره ارتباط آنها با کفار و مشرکان، در قرآن کریم آمده است: ﴿يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (حشر/۱۱)؛ که نشان می‌دهد با کفار نیز صادق نیستند. در هر دو مورد، خداوند با تأکید فراوان

در انتها فاسقان با صفت «الْخَاسِرُونَ» توصیف شده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ (بقره/۹۹). در این آیه سبب تکذیب آیات الهی و کفر به آنها، فسق برشمرده شده‌است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۴۶/۱) و این همان برون‌رفت و خروج عظیم و زیان‌بار از سخنان خداوند است که به صورت آیه و بینه ارائه می‌شود (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۶۲۲/۵).

در آیاتی از قرآن خوردن گوشت‌های حرام از مصادیق فسق عملی بیان شده است. ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكِّرِ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾ (انعام/۱۲۱). از دیگر ویژگی‌های فاسقان، تبدیل کلام الهی (بقره/۵۹)، کفر (توبه/۸۰؛ نور/۵۵)، ضرر رساندن به دیگران (بقره/۲۸۲)، حکم نکردن براساس آنچه خدا نازل کرده (مائده/۴۷)، انتخاب کافران به‌عنوان ولی (مائده/۸۱)، تکذیب آیات الهی (انعام/۴۹)، ظلم (اعراف/۱۶۵)، فرار از جهاد (توبه/۲۴)، نفاق (توبه/۶۷)، تهمت زدن به دیگران (نور/۴)، تمسخر و دادن القاب زشت به افراد (حجرات/۱۱) و فراموشی خداوند (حشر/۱۹) است؛ بنابراین فاسق، در اعتقادات و یا اعمال، از دین که همان مسیر صحیح است (انعام/۱۶۱)، خارج می‌شود و به دنبال آن، مورد اضلال خداوند قرار می‌گیرد.

۴. نفاق

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتْرِيدُونَ أَن تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ﴾ (نساء/۸۸).

اصل در معنای نفاق، تمام شدن و پایان پذیرفتن یک چیز است و نفاق برنامه‌ای در زندگی است که

ضلالت در حرکت است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۵/۱۳۳-۱۳۴).

اسراف در مورد آیات الهی نیز به کار رفته است: ﴿قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ ۖ وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ﴾ (طه/۱۲۶، ۱۲۷). در این آیه یکی از مصادیق اسراف، کفر به آیات پروردگار (عدم ایمان) بیان شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴/۳۲۵). به گونه‌ای که دو واژه «أَسْرَفَ» و «لَمْ يُؤْمِنْ» با یکدیگر رابطه اشتدادی دارند. همان‌طور که در آیه ﴿قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (انعام/۱۴۰) ضلالت و عدم اهتداء با هدف تقویت معنا و تأکید در کنار هم آمده‌اند؛ بنابراین اسراف در مورد آیات الهی به معنای ایمان نیاوردن به آن است. هم‌چنین اسراف سبب تکذیب رسولان و انکار حق (یس/۱۹) و شک است؛ زیرا کسی که از حق اعراض نموده، از حدود خداوند تجاوز کند، شک و تردید در دلش جایگزین می‌شود و به هیچ حجتی اعتماد نمی‌کند و علاوه بر آن هنگامی که آیات الهی را مخالف هوای نفس خود می‌یابد، بدون دلیل آن را رد می‌کند و برای رد آن به جدال باطل می‌پردازد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷/۵۰۲).

در بُعد عملی، اسراف در مورد استفاده نادرست و بیش از حد لزوم از نعمت‌های دنیوی (اعراف/۳۱) و یا زیاده‌روی در انفاق (فرقان/۶۷) به کار رفته است.

علاوه بر آن، اسراف در قتل و خونریزی نیز مصداق دارد: ﴿كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ... وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ (مائده/۳۲). سیاق آیه و

به کذب آنها شهادت می‌دهد. از دیگر ویژگی‌های آنها که ناشی از طبیعت نفاق است، شرکت نکردن در جهاد (آل عمران/۱۶۷)، صدّ (نساء/۶۱)، ریا (نساء/۱۴۲)، سستی در نماز (همان)، خدعه با خدا (همان)، استهزاء (توبه/۶۴)، امر به منکر و نهی از معروف (توبه/۶۷)، تکذیب (توبه/۷۷)، آزار رساندن به پیامبر (احزاب/۴۸) و بدگمانی به خدا (فتح/۶) است. نفاق، همچون کفر، در تقابل معنایی با «ایمان» قرار دارد (عنکبوت/۱۱). با توجه به آیه: ﴿هُم لِّلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ (آل عمران/۱۶۷)، برخی معتقدند نفاق مرز مشخصی با کفر یا ایمان ندارد، بلکه پویا و متحرک بوده و می‌تواند به هر سو کشیده شود (ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۳۶۵)؛ اما باید توجه داشت که منافق کافری است که تنها در گفتار با مؤمنان همراه شده است و هیچ نزدیکی‌ای با ایمان ندارد و مفهوم آیه این است که کفر منافق در او شفاف‌تر شده و کفر صریح و علنی او به فعلیت رسیده است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۱۶/۲۴۹-۲۵۰)؛ بنابراین، نفاق کفری است که لباس ایمان دارد و منافق در باطن و گاهی به صورت آشکار فسق می‌ورزد و از دایره ایمان خارج می‌شود (غفاری، ۱۳۸۴: ۲۹).

۵. اسراف

در قرآن کریم آمده است: ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ﴾ (غافر/۳۴، ۲۸). اسراف هر عملی است که در آن تجاوز قابل‌ملاحظه از حدود عقلی و عرفی وجود داشته باشد و مفاهیمی چون جهل، خطا و غفلت از اسباب و عوامل بروز آن هستند. مسرف کسی است که در حبّ دنیا غوطه‌ور و از حق و آخرت غافل است و از این رو از راه هدایت خارج شده و به سوی

چگونگی اضلال خداوند

مفاهیمی چون ازاعه، طبع و... در نظام معنایی قرآن جانشین اضلال خداوند شده‌اند؛ به عبارت دیگر اضلال خداوند از طریق تصرف در دستگاه‌های ادراکی انسان است: ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (انعام/۱۲۵). در ادامه به بررسی این مفاهیم می‌پردازیم.

۱. ازاعه

در قرآن کریم آمده است: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ (صف/۵). «زیغ» به معنای تمایل و انحراف از حق است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۳۹۳/۴). این ماده در ارتباط با انسان ۸ بار در قرآن کریم به کار رفته است (آل عمران/۷، ۸؛ توبه/۱۱۷؛ احزاب/۱۰؛ ص/۶۳؛ نجم/۱۷؛ صف/۵) و در تمامی موارد آنچه دارای زیغ می‌شود، قلب یا بصر است (احزاب/۱۰؛ ص/۶۳؛ نجم/۱۷). تقابل معنایی «ازاعه» و «هدایت» (آل عمران/۸) و رابطه اشتدادی بین «لا یهدی» و «ازاعه» نشان می‌دهد که ازاعه جانشین اضلال در ارتباط با خداوند است (رهبر، ۱۳۹۲: ۵۵).

قلب مرکز ادراک انسان و بصر از ابزارهایی است که قلب برای تعقل از آن استفاده می‌کند (عاملی، ۱۳۹۲: ۵۴) و ازاعه از کار انداختن ابزارهای درک انسان توسط خداوند است و اضلال ابتدایی نیست؛ بلکه به دنبال سوء اختیار است. از آنجا که اضلال و ازاعه اموری وجودی نیستند که خداوند به کسی بدهد، به معنای سلب توفیق اهتدا و امساک فیض و رحمت خاص می‌باشد (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۲۳۷/۱۳).

عبارت «فی الأرض»، نشان می‌دهد که منظور از اسراف در این آیه خونریزی مسرفانه در زمین است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۳۶۶/۲۲) و از مصادیق «فساد فی الارض» به‌شمار می‌آید. این اسراف نیز از نوع اسراف در آیات الهی است؛ زیرا بنی‌اسرائیل پس از آنکه احکام دین به آنها ابلاغ شد، از حدود آن تجاوز کردند و دست به خونریزی زدند (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۳۶۶/۲۲).

قرآن کریم فرعون را به‌عنوان یکی از مصادیق مسرفان معرفی کرده و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾ (یونس/۸۳). فرعون در عصیان و نافرمانی از حد تجاوز کرد؛ زیرا ادعای خدایی کرد. همان‌طور که در ظلم و آدم‌کشی از حد گذشته بود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۴۲/۱۱). هم‌چنین آمده است: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ... إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص/۴). فساد به معنای ایجاد اخلال در نظم و اعتدال یک چیز است و در مقابل آن صلاح است؛ بنابراین، قتل، تجاوز، ظلم، کفر، شرک و... که اخلال در نظام تکوین و تشریح و فساد محسوب می‌شوند (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۹۲/۹).

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ۖ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾ (شعراء/۱۵۱، ۱۵۲). در این آیه نیز مسرفان همان کسانی معرفی شده‌اند که در زمین فساد می‌کنند. از این روابط جانشینی می‌توان به وجود مؤلفه‌های معنایی مشترک بین این دو واژه پی برد؛ به این معنا که اسراف نوعی ایجاد اخلال در نظام‌های تکوین و تشریح و ایجاد فساد است.

۲. طبع، ختم و کر و کور کردن

خداوند می‌فرماید: ﴿بَلِ طَبَعِ اللَّهِ عَلَيْهَا بَكْفُرِهِمْ﴾ (نساء/۱۵۵) و ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة ﴿ (بقره/۷، ۸).

«طبع» به معنای زدن بر چیزی است برای اینکه حالت و وضعیت آن ثابت شود (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۶۸/۷). «ختم» در مقابل باز کردن و آغاز کردن چیزی به معنای کامل کردن آن و رساندن آن به نهایتش می‌باشد و در مصداق با «طبع» یکی است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۲۷/۳)؛ زیرا پس از بسته شدن یک چیز، امکان ایجاد تغییر آن گرفته می‌شود (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۲۸/۳). ماده «طبع»، ۱۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است و از این تعداد، ۱۰ بار متعلق آن قلب (نساء/۱۵۵؛ اعراف/۱۰۰، ۱۰۱؛ توبه/۸۷، ۹۳؛ یونس/۷۴؛ روم/۵۹؛ غافر/۳۵؛ محمد/۱۶؛ منافقون/۳) و یک بار قلوب، سمع و ابصار (نحل/۱۰۸) است. ماده «ختم» در کاربرد مذکور پنج بار در قرآن کریم به کار رفته است. از این تعداد ۲ بار در مورد قلب (انعام/۴۶؛ شوری/۲۴)، ۲ بار در مورد قلب و سمع (بقره/۷؛ جاثیه/۲۳) و ۱ بار در مورد افواه (یس/۶۵) است.^۴

«ختم» هیچ‌گاه با «بصر» به کار نرفته و هنگامی که متعلق آن «سمع و قلب» است، به دنبال آن، ﴿عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾ (بقره/۷) و ﴿جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ﴾

۴. از میان کاربردهای ماده ختم، ساختارهای مختوم، خاتم و ختام، از آنجا که در یافت زبانی متفاوتی جریان دارند و ختم بر افواه از آنجا که برخلاف دیگر کاربردهای این ماده و خارج از جریان هدایت و اضلال، مربوط به آخرت می‌باشد، مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.

غِشَاوَةٌ﴾ (جاثیه/۲۳) آمده است.

«طبع» و «ختم» از آنجا که بر قوه بصر، سمع و قلب است، آنها را از کارکرد انسانی خارج کرده، به مرحله حیوانی تنزل می‌دهد (اعراف/۱۷۹؛ جوادآملی، ۱۳۸۹: ۲۸۷/۱۳). در قرآن از این مفهوم با عبارت کر و کور کردن نیز یاد شده است (محمد/۲۳).

۳. دگرگون کردن فؤاد و بصر

خداوند می‌فرماید: ﴿وَتُغَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰئَ مَرَّةٍ﴾ (انعام/۱۱۰).

«قلب» به معنای تحول و دگرگونی مادی و معنوی، زمانی و مکانی و یا در حالت، صفت و یا موضوع است و تقلیب «افئدة و ابصار» به معنای دگرگون کردن و دربردارنده معنای شدت (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۳۳۶/۹-۳۳۷) و ۱ عمل خداوند است که به کیفر ایمان نیاوردن به آیاتی که قبلاً نازل شده است (اول مره)، شامل حال کافران می‌شود و پیامد آن ایمان نیاوردن به آیاتی است که پیش نهاد نزولش را می‌دهند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۴۱/۷).

۴. زیاد کردن بیماری قلب

خداوند می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره/۱۰). «مرض قلب» ۳ بار به «المنافقون» (انفال/۴۹؛ احزاب/۱۲، ۱۶) و ۱ بار به «الکافرون» (مدثر/۳۱) نسبت داده شده است. این تعبیر، ۱۰ بار با اسم موصول - الذی (احزاب/۳۲) و الذین (مائده/۵۲؛ انفال/۴۹؛ توبه/۱۲۵؛ حج/۵۳؛ احزاب/۱۲، ۶۰؛ محمد/۲۰، ۲۹؛ مدثر/۳۱) - و ۲ بار به صورت «فی

مرض قلب، نفاقی است که گاهی برای خود فرد آشکار است و گاهی خود انسان هم از آن غافل است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵/۱۳؛ ۳۵۹/۱۸؛ جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۲/۲۶۴-۲۶۶).

اشتراک در هیئت ترکیبی دو آیه: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره/۱۰) و ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى﴾ (محمد/۱۷)، نشان می‌دهد که بین این دو عبارت تقابل معنایی وجود دارد. صاحبان «مرض قلب» در تقابل معنایی با کسانی که راه هدایت را انتخاب کرده‌اند، قرار دارند و بنابراین «زَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» ≠ «زَادَهُمُ هُدًى».

۵. رویگردان کردن

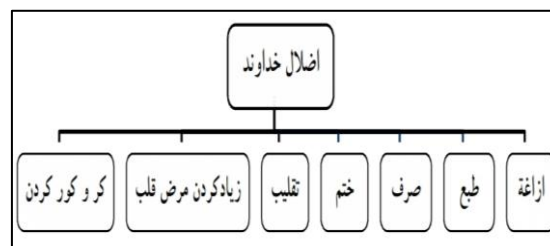
خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبِهِمْ﴾ (توبه/۱۲۷) و ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ (اعراف/۱۴۶).

«صرف» به معنای بازگردان یک چیز از جهتی به جهت دیگر و یا تغییر آن از حالتی به حالت دیگر است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۶/۲۸۱). صرف عمل خداوند و پیامد انصراف است. این افراد چون از آیات الهی رویگردان شدند، خداوند نیز قلوب آنها را از درک مفاهیم قرآن منصرف کرد (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸: ۳۶۵). این انصراف (رویگردانی از آیات الهی) در آیه دوم به صورت تکذیب و غفلت از آیات الهی و در نتیجه تکبر، بیان شده است.

تمامی مفاهیمی که در نظام معنایی قرآن جانشین مفهوم اضلال خداوند شده‌اند، با سمع و بصر (دستگاه‌های ادراکی انسان) و قلب و فؤاد (به‌عنوان مرکز ادراک)، به کار رفته‌اند؛ به این معنا که این اضلال

قلوبهم مرض» (بقره/۱۰؛ نور/۵۰) آمده است. تعبیر «فی قلوبهم مرض» در هر دو کاربرد خود، با توجه به سیاق آیات، در مورد منافقان به کار رفته است؛ بنابراین در اینجا منظور از بیماری قلب، نفاق است. ولی در آیاتی که این تعبیر به همراه اسم موصول به کار رفته است، دارای معنای استقلالی است و همچون «الذین امنوا» و «الذین كفروا» به گروه خاصی دلالت دارد (اسماعیل‌زاده؛ آجیلیان، ۱۳۸۹: ۵۹). با توجه به آیه: ﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ (انفال/۴۹) عطف این تعبیر بر منافقان نشان می‌دهد این دو مفهوم در عین اینکه دارای مؤلفه‌های معنایی مشترکی هستند و معنای یکدیگر را تقویت می‌کنند، تفاوتی نیز با هم دارند (اسماعیل‌زاده؛ آجیلیان، ۱۳۸۹: ۶۲). منافقان به اعتبار ایمانشان به دو دسته تقسیم می‌شوند، دسته اول گروهی هستند که از ابتدا با انگیزه نفاق به مسلمانان ملحق می‌شوند و هیچ‌گاه در دل ایمانی نداشته‌اند و همان‌طور که در مبحث نفاق گذشت، این گروه همان کافران هستند که کفر خود را مخفی کرده‌اند: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ (منافقون/۱)، این گروه همان منافقان اصطلاحی هستند. گروه دیگر مؤمنان ضعیف‌الایمان هستند که به دلیل شک، ضعف ایمان، دنیادوستی و... گرایش به کافران دارند: ﴿فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً مُحْكَمَةً وَذَكَرَ فِيهَا الْقِتَالَ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾ (محمد/۲۰)، «الذین فی قلوبهم مرض» در این آیه جزئی از «الذین امنوا» هستند؛ بنابراین مؤمنان ضعیف‌الایمان نیز نوعی نفاق در دل دارند که با نفاق اصطلاحی متفاوت است و

از طریق از کار انداختن این قوای مدرکه و در کیفر بی‌توجهی به دلیل پیروی از هوا به آنچه از طریق آنها درک شده است، می‌باشد: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾ (جاثیه/۲۳).



شکل ۴. چگونگی اضلال خداوند

آثار اضلال خداوند

اهتداء یکی از کمالات وجودی است و موجودی که در ذات خود محتاج است، نمی‌تواند بدون نیاز به غیر مهتدی یا هادی باشد؛ بنابراین هدایت تنها در اختیار خداست (جوادی‌آملی، ۱۳۸۵: ۷۳؛ اعراف/۱۸۶) و کسی که دچار اضلال الهی شود راهی به سوی هدایت (جوادی‌آملی، ۱۳۸۳: ۴۶۴؛ نساء/۸۸) و ولی (اسراء/۹۷) و یاور دیگری (توبه/۱۱۶) نخواهد داشت.

بحث و نتیجه‌گیری

در میدان معناشناسی (هدایت - اضلال) محوریت از آن «الله» است و ضلالت حقیقی تنها زمانی محقق می‌شود که شخص مورد اضلال الهی قرار گیرد. این اضلال از نوع ثانویه می‌باشد و در پی عدم‌پذیرش هدایت اولیه الهی و به‌دنبال ویژگی‌هایی چون کفر، ظلم، فسق، نفاق و اسراف، گریبان‌گیر افراد می‌شود. کفر به خداوند متعال، آیات الهی، رسولان، آخرت و... معادل ضلالت

اولیه است و کافر با رویگردانی از هدایت الهی در دو بُعد عملی و اعتقادی خود را مستحق اضلال الهی می‌گرداند. این رویگردانی به صورت انکار، عصیان، بغی، اعتداء، ریا، قتل انبیاء الهی، ربا، بخل و امر به آن، کتمان، مجادله، کذب، تکذیب، یأس، مکر، استکبار، استهزاء، افتراء و... در عقاید و اعمال کافر نمود پیدا می‌کند. ظلم نیز هم چون کفر در دو بُعد عقیدتی و عملی قابل بررسی است. در بُعد عقیدتی، شرک، تکذیب و کتمان آیات الهی و اعراض از آن، جحد، منع، افتراء و تعدی از مصادیق ظلم به شمار می‌آیند و در بُعد عملی، حکم نکردن مطابق آنچه خداوند نازل کرده است، فسق عملی و دوستی با کفار و مشرکان، از مصادیق ظلم برشمرده شده است. فاسق نیز با تبدیل کلام الهی، ضرر رساندن به دیگران، کفر، حکم نکردن براساس آنچه خدا نازل کرده است، انتخاب کافران به‌عنوان ولی، عهدشکنی، تکذیب آیات الهی، ظلم، سرباززدن از جهاد، نفاق، تهمت، تمسخر و فراموشی خداوند، خود را مستحق اضلال الهی می‌سازند. نفاق که همان کفر مستور است نیز، از مصادیق ضلالت اولیه به شمار می‌آید و منافق با داشتن ویژگی‌هایی چون کذب، صدّ، ریا، سستی در نماز، خدعه با خدا، استهزاء، امر به منکر و نهی از معروف، تکذیب، آزار رساندن به پیامبر، صدّ و بدگمانی به خدا، مستحق اضلال الهی می‌گردد. اسراف به معنای تجاوز از حدود عقلی و عرفی نیز، معادل ضلالت اولیه است. اسراف در مورد آیات الهی، همان ایمان نیاوردن به آنها است و تکذیب رسولان، انکار حق و شک از نتایج آن است و در بُعد عملی، زیاده‌روی در استفاده از نعمت‌های دنیوی، انفاق و قتل از مصادیق اسراف برشمرده شده است و اضلال الهی را

- به دنبال دارد. چاپ اول.
- اضلال خداوند از طریق تصرف در دستگاه‌های ادراکی انسان است و مفاهیمی چون ازاغة، طبع، ختم، کر و کور کردن، دگرگون کردن (تقلیب)، زیادکردن بیماری قلب و رویگردان کردن (صرف)، از مفاهیم زیرشمول واژه اضلال به‌عنوان واژه شامل می‌باشند و جانشین مفهوم اضلال در ارتباط با خداوند به شمار می‌آیند.
- از پیامدهای اضلال الهی نبود هر نوع هدایتگر و ولی برای «ضال» است؛ زیرا هدایت و ولایت تنها از جانب خداوند است و از همین رو راهی به سوی هدایت نیز نخواهند یافت و یآوری نیز ندارند.
- منابع
- قرآن کریم.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی. چاپ اول.
- ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر. چاپ سوم.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول.
- اسماعیل زاده، عباس؛ آجیلیان مافوق، محمدمهدی (۱۳۸۹). «پژوهشی در بازیابی مصداق‌الذین فی قلوبهم مرض در قرآن کریم». *آموزه های قرآنی*. شماره ۱۲. صص ۵۱-۷۲.
- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۱). *خدا و انسان در قرآن*. احمد آرام. تهران: شرکت سهامی انتشار. چاپ اول.
- (۲۰۰۷). *الله والانسان فی القرآن*. هلال محمد الجهاد. بیروت: المنظمة العربیة للترجمة.
- (۱۳۸۸). *مفاهیم اخلاقی و عقیدتی در قرآن*. فریدون بدره‌ای. تهران: نشر فرزانه روز. چاپ دوم.
- پالمر، فرانک (۱۳۶۶). *نگاهی تازه به معناشناسی*. کوروش صفوی. تهران: نشر مرکز. چاپ اول.
- پرجم، اعظم؛ فنایی، پروین (۱۳۸۸). «شبکه معنایی اخلاق سیئه در قرآن». *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*. شماره ۱۲. صص ۱۴۹-۱۷۰.
- جعفری، یعقوب (۱۳۷۳). «آشنایی با چند اصطلاح قرآنی (۷ هدایت و ضلالت)». *درس‌هایی از مکتب اسلام*. شماره ۱. صص ۴۲-۴۹.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳). *توحید در قرآن*. قم: مرکز نشر اسراء. چاپ اول.
- (۱۳۸۵). *هدایت در قرآن*. قم: مرکز نشر اسراء. چاپ دوم.
- (۱۳۸۸). *قرآن در قرآن*. قم: مرکز نشر اسراء. چاپ هشتم.
- (۱۳۸۹). *تفسیر تسنیم*. قم: مرکز نشر اسراء. چاپ هشتم.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶). *الصحاح*. بیروت: دارالعلم للملایین. چاپ اول.
- حسینی طهرانی، هاشم (۱۳۹۱). *علوم العربیة (علم الصرف)*. قم: نشر اخلاق. چاپ سوم.
- حدادی، آمنه (۱۳۸۹). *حس فرامتن در قرآن*. پایان‌نامه. دانشگاه تربیت معلم.
- خودروان، حسن (۱۳۹۱). *بررسی معناشناسی واژه کفر در قرآن*. تهران: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام. چاپ اول.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دارالقلم. چاپ اول.
- رهبر، علی (۱۳۹۲). «ماهیت اضلال از جانب خدا در قرآن کریم». *اندیشه نوین دینی*. شماره ۳۳. صص ۵۳-۶۶.
- زبیدی، مرتضی (۱۲۰۵). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دارالفکر. چاپ اول.
- شعبری، حمیدرضا (۱۳۸۸). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت. چاپ دوم.
- صافی، محمود (۱۴۱۸). *الجدول فی اعراب القرآن*. بیروت: مؤسسة الایمان. چاپ چهارم.
- صفوی، کورش (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی معناشناسی*. تهران: فرهنگ معاصر. چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۷). *درآمدی بر معناشناسی*. تهران: سوره مهر. چاپ سوم.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴). *ترجمه تفسیر المیزان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات فراهانی. چاپ اول.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). *مجمع البحرین و مطلع النیرین*. تهران: مرتضوی. چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: داراحیاء التراث العربی. چاپ اول.
- عاملی، نجمه سادات (۱۳۹۲). *معناشناسی بصیرت در قرآن*. پایان نامه. دانشگاه الزهرا (س).
- عبدالباقی، محمدفؤاد (۱۳۶۴). *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*. قاهره: دارالکتب المصریه. چاپ اول.
- عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰). *الفروق فی اللغة*. بیروت: دارالافتاح الجدیدة. چاپ اول.
- غفاری، مهدی (۱۳۸۴). «مطالعه معناشناختی نفاق در قرآن». *پیام جاویدان*. شماره ۸. صص ۲۱-۳۷.
- غلابینی، مصطفی (۱۳۹۱). *جامع الدروس العربیه*. تهران: مؤسسه الصادق. چاپ سوم.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). *العین*. قم: نشر هجرت. چاپ دوم.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴). *المصباح المنیر*. قم: مؤسسه دارالهجره. چاپ دوم.
- قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه. چاپ ششم.
- مصطفوی، حسن (۱۴۳۰). *التحقیق فی کلمات القرآن*. بیروت: دارالکتب العلمیه. چاپ سوم.
- مطیع، مهدی (۱۳۹۱). *معناشناسی زیبایی در قرآن کریم*. تهران: دانشگاه امام صادق. چاپ اول.
- موسوی، مریم السادات؛ طاهری، اسحاق (۱۳۸۷). «چگونگی اسناد اضلال و هدایت به خداوند با تأکید بر نظر علامه طباطبایی». *شیعه شناسی*. شماره ۲۳. صص ۱۷۵-۱۹۸.